



ترجمه پژوهی قرآنی

نوشته: حسین عبدالرؤف

ترجمه و تحریر: بهاء الدین خرمشاهی

(بخش پنجم)

یک مورد دیگر از مشکلات ترجمه قرآن، کلمه «جَمَالَةٌ» است در آیه «كَأَنَّهُ جَمَالَةٌ صُفْرٌ» (مرسلات، ۳۳) [گویی شترانی زرد سیه تاب هستند] که عبدالله یوسف علی چنین ترجمه کرده است:

[Asif there were (a string of) yellow camels (marching Swiftly)]

چنان که ملاحظه می‌شود، در برابر کلمه دشوار قرآنی، یعنی «جَمَالَةٌ»، از معادل camels (شتران) استفاده کرده است. محمد اسد (ترجمه توضیح دارش با تاریخ ۱۹۸۰، در ص ۹۲۱) این معنی را رد می‌کند و به جایش fiery ropes (رشته‌های آتشین) می‌آورد.

کلمات عاطفی قرآن، قشرهایی از معنی با فحوای عاطفی هستند و در ترجمه معانی عاطفی آنها رقیق می‌شود؛ چنان که در مورد ترجمه «مغفرت» پیش می‌آید که غالباً معادل forgiveness (بخشش / بخشایش) را در برابر آن می‌گذارند که فقط معنای محدودی از رحمت خدا را می‌رساند؛ حال آنکه معنای قرآنی مغفرت بیش از این است و عبارت است از «فیضی یا لطفی که ما را حفظ و حمایت می‌کند و ما را از گناه به دور می‌دارد و در حقیقت و بالمآل ما را به سوی نور الهی رهنمون می‌شود». [ترجمه عبدالله یوسف علی، ۱۹۸۳، ص IX (۹)]. این معادل حقا با معنای روزمره‌ای که ما به کار می‌بریم متفاوت است.

هم فحوای عاطفی و هم ایجاز قاموسی که بسیاری از واژگان قرآنی دارای آن هستند، در ترجمه از دست می‌رود. یک مثال دیگر «المُعْصِرَاتِ» [به معنای «ابرها»] است در این آیه: «وَ

۴۴۴

أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا [و از ابرها آبی ریزان فرورستاده‌ایم. سوره نبا: ۱۴]

[And do We not send down from the clouds water in abundance], [Ali, 1983: P. 1673]

کلمه «مُعْصِرَات» اسمی است از فعل عَصَرَ (فشردن و عصاره کشیدن از چیزی) لذا بار عاطفی خاصی دارد. این تعبیر به یک واقعیت علمی طبیعی اشاره دارد، که به نحوی فشرده و موجز می‌گوید چگونه ابرها به هم نزدیک می‌شوند و سپس همدیگر را چندان می‌فشرند که آب (باران) از آنها بیرون می‌زند. (Al-Suyuti 1996, 1:388; همچنین Al-Yazidi 1985).

همچنین مترجمان کلمه «فحشاء» را به انواع و اقسام معادلها ترجمه کرده‌اند. به عبارت قرآنی زیر توجه کنید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...» (بقره، ۲۶۸: شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و به ناشایستی فرمان می‌دهد). اکثر مترجمان مانند آربری ترجمه کرده‌اند:

[Satan promises you poverty, and bids you unto idecency. Arberry, 1980, 1:68]

با آنکه در بسیاری ترجمه‌ها «فحشاء» به «ناشایستی» ترجمه می‌شود، بعضی از مفسران و مترجمان معنای دیگری برای آن به دست می‌دهند که نمونه و نماینده آنان اسد (1980:60) است که به جای ناشایستی، «بخل ورزی» آورده است. (مقایسه کنید با: زمخشری، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۳۱۱).

«یک نمونه دیگر از ابهام و چند پهلویی معنایی، در کلمه «خیر» است. به آیه قرآنی زیر توجه فرمایید:

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات، ۸) (و او [انسان] از مالدوستی بخیل است). که

مفسری چون قرطبی «خیر» را «مال» معنی می‌کند. قرطبی، ۱۹۹۷، ج ۲۰، ص ۱۵۱.

و ترجمه درست یوسف علی از آن چنین است:

[And violent is he in his love of wealth. ibid: 1775]

حال آنکه مترجمان دیگر از جمله ترنر (Turner 1997:370) ترجمه نادرست «اسبان تیز تک» از آن به دست داده است، یا آربری (Arberry 1980, 2:349) نیز به نادرستی به «چیزهای خوب» ترجمه کرده است.

عدم توافق در میان مترجمان قرآن یکی دیگر از وجوه مشخصه ترجمه قرآن است. یک ترجمه یگانه وجود ندارد که ترجمه همه عباراتش دقیق باشد و معانی آن مبتنی بر تفاسیر

نباشد. این سخن هماهنگ و همانند با سخن رابینسون (1996:4) است که معتقد است ترجمه قرآن چندان سازوار نیست، و مترجمان قرآن غالباً یک واژه یا تعبیر عربی را چندان گونه گونه ترجمه می کنند که کار بر خوانندگان دشوار می شود که وحدت ساختاری یک سوره، یا کل قرآن را درک کنند و ارزش هنری / ادبی آن را دریابند. نظر اروینگ (Irving 1979:122) این است که مشکل مداوم و مستمری که مترجم قرآن با آن روبه روست انتخاب بین معادلهاست.

آنچه در سطور ذیل می آید نمونه هایی است که سدّ راه ترجمه معنادار است، و این نظر پیشین نگارنده را که قائل به فقدان معادل دقیق بین زبانهاست تأیید می کند، و نیز نظرگاه آن دسته از مسلمانان راسخ العقیده را که می گویند ترجمه قرآن، قرآن نیست.

(۱) «صمد» (سوره اخلاص، آیه ۲)

در مورد این کلمه که بار عاطفی هم دارد، از یک سو بر سر معنایش در میان مترجمان توافق نیست، از سوی دیگر باید گفت گرفتار ترجمه خشک و افراطی شده است. (نگاه کنید به ترجمه ترنر (Turner 1997) پیکتال (Pickthall 1969:676): آرمان ابدی همگان: اسد (Asad 1980:985) سرمد: علت نامعلول همه هستی؛ آربری (Arberry 1980, 2:361): ملجأ/ پناه جاویدان؛ عبدالله یوسف علی (Ali 1983:1806): سرمد، مطلق؛ الهاللی و خان (Al-Hilali & Khan 1983:854) سرور قائم به ذات، که همه آفریدگان نیازمند به او هستند (او که، نه می خورد و نه می آشامد)؛ ترنر (1997:373) آن که ماسوی جلوه ای از اسماء جاودانه اوست، چراکه او به لطیف ترین وجهی در همه چیز جلوه گر است و از هر آرزو و نیازی بی نیاز است.

(۲) «لِلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲)

بل (Bell 1937, 1:3) چنین ترجمه کرده است: کسانی که پارسایانه رفتار می کنند. پیکتال (ص ۲۴) کسانی که خویشنشان هستند (از بدیها)؛ اسد (ص ۳) خدای - آگاهان؛ آربری (ج ۱، ص ۳۰): خدا ترسان؛ یوسف علی (ص ۱۷): کسانی که از خدا بیم دارند؛ الهاللی و خان (ص ۳): کسانی که متقون هستند (پارسایان و درست کردارانی که خدا ترس اند [کسانی که از انواع گناهان و کردارهای ناشایسته ای که خداوند از آنها نهی کرده است، پرهیز می کنند] و چه بسیار خداوند را دوست دارند [و انواع کردارهای نیک را که خداوند به آنها امر فرموده است، به جای می آورند])؛ ترنر (ص ۱) خدا ترسان.

(۳) «وَزِيرٍ» (طه، ۲۹)

بل (ج ۱، ص ۲۹۵)، یوسف علی (ص ۷۹۵ و ترنر (ص ۱۸۵): وزیر؛ پیکتال (ص ۳۱۹): دستیار؛ آربری (ج ۱، ص ۳۴۰) همدم؛ الهاللی و خان (ص ۴۱۶): همیار.

(۴) «مُسْتَضْعَفِينَ» (انفال، ۲۶)

بل (ج ۱، ص ۱۶۵): پایمال شدگان / به زبونی کشیدگان؛ پیکتال (ص ۱۸۴): زبون / ناتوان شمردگان؛ اسد (ص ۲۴۲): ناتوان؛ آربری (ج ۱، ص ۲۰۰): به تباهی کشیده شدگان؛ یوسف علی (ص ۴۲۱): تحقیر شدگان؛ الهاللی و خان (ص ۲۳۴) ناتوان داشته شدگان؛ ترنر (ص ۱۰۳) ناتوان / ضعیف.

(۵) «أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (یوسف، ۹۲)

بل (ج ۱، ص ۲۲۶)، آربری (ج ۱، ص ۲۶۴)، و اسد (ص ۳۵۲): مهربان ترین مهربانان. پیکتال (ص ۲۴۵)، یوسف علی (ص ۵۸۴) و الهاللی و خان (ص ۳۱۶): مهربان تر مهرورزان؛ ترنر (ص ۱۴۳): بخشنده ترین و مهربان ترین.

(۶) «حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» (هود، ۷۳)

بل (ج ۱، ص ۲۱۲): ستوده شکوه مند؛ پیکتال (ص ۲۳۰) دارای ستودگی و شکوه مندی؛ اسد (ص ۳۲۶) همواره ستوده ای که والاست؛ آربری (ج ۱، ص ۲۴۸): ستودنی، شکوه مند؛ یوسف علی (ص ۵۳۴): سزاوار ستایش، سرشار از شکوه؛ الهاللی و خان (ص ۲۹۶): ستوده، شکوه مند؛ ترنر (ص ۱۳۲) ارجمند، شایسته ستایش.

نمونه های بالا روشنگر این نکته است که هر ترجمه ای درک و دریافت یک فرد را از قرآن نشان می دهد، و هر یک به نحو معناداری متفاوت از دیگری است، و هیچ کدام (برابر با) خود

قرآن نیست. (مقایسه کنید با: 4: Robinson 1996; xvi; Murata and Chittick 1995)

نحوه دیگر از عدم توافق در میان مترجمان قرآن در مسئله ترجمه کردن یا حرف نویسی کردن نامها [نامهای خاص] است که در متن قرآن کریم وجود دارد. اگرچه اکثر مترجمان حرف نویسی را روش بهتری دانسته و برگزیده اند، فقط یک مترجم یعنی عبدالله یوسف علی

(سال نشر ترجمه اش ۱۹۸۳) پی نوشت های تفسیری پراطلاعی عرضه داشته است که توضیح می دهد هر نام به چه معنی است. نمونه هایی از این نامها «سلسبیل» و «سجین» است که در آیات زیر آمده اند:

«عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» (از چشمه ای در آنجا که سلسبیل نامیده می شود. - سوره انسان، ۱۸). ترجمه یوسف علی، ص ۱۶۵۸، از این قرار است:

[A fountain there, called Salsabil]

همچنین «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ»، (چنین نیست، بی گمان کارنامه نافرمانان در سجین است. و تو چه دانی سجین چیست؟) (مطففین، ۷-۸) ترجمه انگلیسی عبدالله یوسف علی از این دو آیه چنین است:

[Nay! Surely the record of the Wicked is (preserved) in Sijjin. And what will explain to thee what Sijjin is? ibid: 1703-4].

به گفته سیوطی (۱۹۸۸، ج ۱، ص ۳۸۶) کلمه «سلسبیل» نام چشمه ای است در بهشت، و «سجین» نام مکانی است برای ارواح نامؤمنان. از آنجا که اینها نام خاص / یا اعلام اند، بهترین راهبرد در ترجمه قرآن این است که عیناً حروف نویسی شوند، و برای خوانندگان زبان مقصد، پی نوشت های اطلاع بخش برای رفع ابهام معنای آن داده شود. اسد (۱۹۸۰، ص ۹۱۷) ترجیح داده است که نام اول را ترجمه کند و پی نوشت هم نیارد و نام دوم را هم ترجمه کرده اما برای آن پانویس یا پی نوشت داده است که پیدا است از آن گزیری نداشته است (ترجمه او، ص ۹۳۷). سایر مترجمان قرآن نظیر بیگتال (۱۹۶۹، صفحات ۶۲۴، ۶۴۰)، آربری (۱۹۸۰، ج ۲، ۳۱۶، ۳۲۹)، الهلالی و خان (۱۹۸۳، ص ۸۰۴، ۸۲۱) و ترنر (۱۹۹۷، ص ۳۵۴، ۳۶۰) این شیوه را بهتر دانسته اند که این نامها را حرف نویسی کنند، و پی نوشت هم ندهند.

هیچ یک از این ترجمه ها چه به کوشش مسلمانان انجام گرفته باشد، چه به کوشش غیر مسلمانان، جز اندکی قرآن را به قلوب یا اذهان کسانی که در اقلیم دینی و روانی متفاوت بار آمده اند نزدیک نمی کند و از ژرفا و حکمت آن جز اندکمایه پرده بر نمی گیرد (نیز ترجمه اسد، ۱۹۸۰، ص دو (ii). نمونه ها و بحثی که در این زمینه شد نشان می دهد که ترجمه های قرآن چه بسیار نادرستی های ناشی از تفاوت فرهنگ و زبان در دل خود جای داده اند. این نادرستی ها همچنین از عدم احاطه بر صرف و نحو و معانی - بیان، نیز از ناکامی در جذب جنبه های

سبکی، ادبی و مجازی زبان قرآن نشأت می‌گیرد. (نیز یوسف علی، ۱۹۹۶، ص ۲۸).
راینسون [Robinson (1996:2)] بر آن است که در فرایند ترجمه قرآن چه بسیار فواید و نکات از دست می‌رود. او هرچند با ترجمه قرآن موافق است و انجام دادن آن را توصیه می‌کند (پیشین، ص ۴) ولی تأسف می‌خورد که «هیچ کدام، چنان که باید و شاید رضایت‌بخش نیست». به نظر راینسون (پیشین، ص ۵) از خواندن بعضی از ترجمه‌های قرآن [به انگلیسی] باید پرهیز کرد. بعضی را باید با احتیاط خواند، و بعضی دیگر از مترجمان تیر در تاریکی انداخته‌اند (پیشین، ص ۳۱۵). به همین ترتیب اروینگ [Irving (1985: xxxv)] از قرآن به عنوان دشوارترین کتاب برای ترجمه به انگلیسی روان و پذیرفتنی یاد می‌کند. از نظر او (پیشین، ص xxi) هر ترجمه دقیقی از قرآن، در واقع تفسیری است که در زبان مقصد نوشته شده است. ترجمه قرآن، به معنای ادق کلمه ناممکن است (پیشین، ص xxiv).

لیمهوئیز (1982) Leemhuis توضیح ریشه‌شناختی جالبی از کلمه قرآنی «سَجَّیل» به دست می‌دهد. در آیه قرآنی «تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّیلٍ» (سوره فیل، آیه ۴)، و بر سر آنان پرنده‌گانی فوج فوج فرستاد، که بر آنان سنگ‌ریزه‌هایی از سنگ - گل فرو انداختند). ترجمه آربری از این آیه / آیات چنین است:

[And He loosed up on them birds in flights, hurling against them stones of baked clay (Arberry 1980, 2: 354)].

اغلب مترجمان قرآن در برابر «سَجَّیل» سنگ‌هایی از گل رس (clay) پخته، آورده‌اند، اما اسد (۱۹۸۰، ص ۹۷۶) چنین ترجمه کرده است: «ضربه‌های سنگ‌وار مجازات مقدر» و سپس پی‌نوشتی اطلاع‌بخش با مواد تفسیری آورده است. لیمهوئیز ناخشنودی خود را از همه این ترجمه‌ها ابراز داشته و نتیجه می‌گیرد که بهترین ترجمه آن «چیزی شبیه سنگ‌های چخماق / آتش‌زنه» است.

ترجمه ناپذیری قرآن

از همان لحظه‌ای که قرآن کریم به عنوان کلام الله نازل شد، در جنب مسائل کلامی گوناگون، معجزه‌ای زبانی - ادبی جاویدان تلقی شد که غیر قابل تقلید است و آوردن حتی آیه‌ای همانند آن خارج از توان بشر است؛ چنان که در این آیه به آن اشاره شده: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي

رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ...» (و اگر از آنچه بر بنده خویش فرو فرستاده ایم، شک دارید، سوره‌ای همانند آن بیاورید...)، (بقره، ۲۳). ترجمه عبدالله یوسف علی چنین است:

[And if ye are in doubt as to what We have revealed from time to time to Our servant, then produce a Sura like thereunto. (Ali, 1983:21)]

قوم عرب که در آن زمان در اوج توانایی و شیوایی زبانی اش بود، در برابر این تحدی چالش فرو ماند، لذا - چنان که قرآن مجید حاکی است - قانع شدند که:

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»، (و اگر از نزد کسی غیر از خدا بود، در آن اختلاف بسیار می یافتند. - نساء، ۸۲).

حضرت رسول (ص) مردمی را به نظیره آوری دعوت کرد که «در آن هنگام آنان استادان مسلم هنر بیان و بلاغت، شعر و نثر، نثر مسجع و کهنات بودند... همه آنان به ناتوانی شان اذعان کردند و صمیمانه حقیقتی را که او آورده بود پذیرفتند و به ناکارایی خود شهادت دادند.» (ابو جعفر محمد بن جریر طبری، منقول از ترنر (۱۹۹۷، ص ix)؛ همچنین نگاه کنید به این آثار:

Boullata 1988; Al-Baqillani 1996.

بولاتا (Boullata, ibid: 140) می نوسد: «یکی از شیوه‌های مؤثر که قرآن ارتقا و اعتلا یافت این بود که رقیبان را به تحدی خواند، و حضرت محمد (ص) هم مکرر از آنان خواست که چیزی شبیه به آنچه او آورده، پدید آورند. وقتی هم که آنان ادعا کردند که خود پیغمبر (ص) آن را جعل و اختراع کرده، باز با این تحدی / چالش قرآن مواجه می شدند که گفتاری نظیر آن بیاورند:

«أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَلُهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ»، (یا گویند آن را از خود بر بافته است، حق این است که ایمان نمی ورزند. پس اگر راستگو هستند، باید سخنی مانند آن بیاورند. - سوره طور، آیات ۳۳ - ۳۴. نیز ترجمه عبدالله یوسف علی).

و چون ادعا می کردند که آن را جعل و اختراع کرده است، از آنان خواسته می شد که ده سوره جعلی و اختراعی مانند آن به میان آورند و از هر کسی جز خداوند هم برای این هدف، یاری بجویند:

۴۴۵

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، (یا می گویند آن [قرآن] را بر ساخته است؛ بگو اگر راست می گوید ده سوره بر ساخته همانند آن بیاورید، و هر کسی را که می توانید در برابر خداوند [به یاری] بخوانید. - سوره هود، ۱۳) نیز ترجمه عبدالله یوسف علی.

در مورد دیگر، تحدی / چالش و درخواست نظیره گویی قرآن حتی به آوردن یک سوره تنها، کاهش پیدا می کند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، (یا می گویند که [پیامبر] آن را بر ساخته است، بگو اگر راست می گوید سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس را که می توانید، در برابر خداوند [به یاری] بخوانید. - یونس، ۳۸)، نیز ترجمه عبدالله یوسف علی.

آنگاه قرآن نهایتاً در یک تأیید قاطعانه و در عین حال مبارزه جویانه در باب وثاقت و نظیره ناپذیری وحی و تنزیلش می گوید: اگر انسانها و جنیان همدست و همدستان شوند، نمی توانند نظیر قرآن را بیاورند، هر چه هم که به یکدیگر یاری برسانند:

«قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»، (بگو اگر انس و جن گرد آیند که نظیر این قرآن را بیاورند، ولو بعضی از آنان پشتیبان بعضی دیگر باشند، نمی توانند نظیر آن را بیاورند. - سوره اسراء، ۸۸). نیز ترجمه عبدالله یوسف علی.

و در تعبیر و عبارتی دیگر با قاطعیت بیشتر می گوید که منکران شکاک حقایق قرآن، هرگز قادر به پدید آوردن حتی سوره ای واحد [و کوتاه] که شبیه سوره ای از سوره های قرآن باشد، نیستند:

«وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»، (و اگر از آنچه بر بنده خویش فرو فرستاده ایم، شک دارید، اگر راست می گوید سوره ای همانند آن بیاورید، و از یاورانتان در برابر خداوند، یاری بخواهید. ولی اگر چنین نکردید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی که هیزم آن انسان و سنگهاست [و] برای کافران آماده شده است، پرهیزید. - بقره، ۲۳-۲۴). نیز ترجمه عبدالله یوسف علی.

در اینجا است که ابعاد و عظمت وظیفه ای که مترجم قرآن پذیرفته است، آشکار می گردد. هنگامی که بزرگ ترین شعرا، بلغا و زباندانان جامعه زبانی برجسته و همبسته آن روز عرب از

مقابله بازمی ماند، جای شگفتی است که یک فرد دوزبانی / دوفرهنگی چگونه می تواند در پدید آوردن معادل «قرآن» در زبانی که هم از نظر فرهنگی و هم زبانی، با عربی ناهمخوان است، موفق شود. این وظیفه چندان شاق و مشکلات درهم تنیده ادبی و زبانی قرآن - بنیاد، چندان دور از گشایش است که بعضی از مترجمان، نظیر ترنر (تاریخ ترجمه اش ۱۹۹۷) در قدم اول سپر انداخته است. اروینگ (Irving, 1985: xxv) از موصولات و عطف دهنده ها به عنوان نخستین معضلی که مترجم قرآن با آن مواجه می شود، یاد می کند. او (در مقدمه ترجمه اش، ص xli) بر این عقیده است که قرآن را باید ترجمه ناپذیر تلقی کرد، زیرا هر بار که مترجم به متن عربی رجوع می کند، معانی تازه و شیوه های تازه برای ترجمه آن به نظرش می رسد، چرا که قرآن یک متن / سند زنده و پویاست.

انسان حیران می ماند که آیا یک راهبرد ترجمه می تواند لایه های معنایی چندگانه قرآن را بیابد و بکاود. همچنین در شگفت می ماند که مترجم چه رهیافتی در ترجمه باید داشته باشد که بتواند نواهای خوش و ظریفی را که هر سطر و صفحه قرآن با آن به خوشنوايي می رسد، یعنی نواهای موسیقایی را که در هر آیه هست، درست مثل یک سمفونی بازآورد و بازآفرینی کند (قس: زرقانی، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۳۳۲). در قرآن جریانی از موزونیت ظریف و رنگارنگ برقرار است (آربری، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۸). جلوه های ویژه صوتی، نقشی مهم در متن قرآن ایفا می کند، و خود جزء لاینفک متن است. به نحوی که هیچ بخش از ساختار قرآن نیست که بتوان با کیفیت صوتی یا وزنی مشابهی در هیچ زبان مقصدی بازآفرینی کرد. نیومارک (Newmark 1991:1) بر آن است که اگر صوت / نوا (فی المثل در نغمه حروف / واج آرایي) و ایقاعات (وزن)، اهمیت طراز اول دارد و باید به نحوی در ترجمه بازآفریده شود، ساختار متن زبان مبدأ بیش از هر وجه دیگر آن، به دست مترجم، قربانی می شود. بنابراین قرآن به صرف ترجمه شدن، از دست می رود و دورن سازه زبانی یگانه و بی همتای آن، همچنین زیبایی زبانی - ادبی موسیقایی کهن ساخت بافت آن ضایع می گردد. بر زمینه چنین دورنمایی از قرآن پژوهی است که بسیاری از دانشمندان مسلمان، سنتاً و از قدیم ترجمه قرآن را ممنوع و ممتنع می دانستند [قس: القطان (Al-Qattan 1990)]. آنان فقط ترجمه تفسیری را که مبتنی بر متون تفاسیر و روشنگر ابهامات متن قرآن است، جایز می دانستند. از نظر آنان، متن ترجمه شده قرآن هرگز نمی بایست جانشین متن اصلی و عربی قرآن در انجام نیایشهای شبانه روزی

(= نماز) واقع شود. لذا «هیچ ترجمه‌ای کاملاً پذیرفتنی، یا کاملاً بسنده (کافی از متن اصلی) نیست.» (Tourey 1980:40). هر ترجمه‌ای از قرآن «نه قرآن است و نه هرگز دارای چنین شانی می‌تواند باشد.» (ترنر، ۱۹۹۷، ص xiv).

تنها راه نفوذ به دژ رخنه‌ناپذیر این متن آن است که معانی لایه به لایه در هم تنیده آن، از طریق آوردن توضیحات تفسیری درون متنی - داخل پرانتز یا قلاب - چنان که در ترجمه الهلالی و خان (۱۹۸۳) عمل شده، یا از طریق نوشتن پی‌نوشت، یعنی آوردن توضیحات تفسیری در حاشیه، چنان که در ترجمه عبدالله یوسف علی (۱۹۸۳) و اسد (۱۹۸۰) به کار بسته شده، روشن شود. این روشهای ترجمه مبتنی بر متون برجسته تفسیر دانشمندان و قرآن پژوهان مسلمان است که این شیوه را برای روشن و مفهوم‌سازی متن مترجم (ترجمه شده) برای خوانندگان زبان مقصد، پیش گرفته بودند. فقط ترجمه تفسیری یا تفسیرآمیز است که می‌تواند سوء تفاهم‌هایی را که ممکن است برای خوانندگان زبان مقصد پیش آید، برطرف سازد. هدف تفسیرها، پر کردن فاصله‌های فرهنگی است، و راهبردهای ترجمه‌ای مفیدی هستند. آنها روشنگر ترجمه‌ها و توانای رفع ابهام از زبان مقصداند.

برداشت ما از ترجمه‌ناپذیری که در اینجا طرح کردیم، بسی پیچیده‌تر از برداشت ساده‌انگارانه ترجمه‌ناپذیری مورد نظر تن کوک (Tancock 1958: 32) است. ترجمه‌ناپذیری تن کوک، هنگامی ممکن است پیش آید که مترجمی اصرار داشته باشد یک فعل را به یک فعل و یک صفت را به یک صفت و نظایر آن ترجمه کند.

در بحثهای بخشهای ۱/۱ (جست و جوی معادل [کاملاً برابر] رؤیایی بیش نیست) و ۱/۲ (فقدان معادل در میان زبانها) پشتوانه کافی برای امتناع علمای قدیم و جدید مسلمان در مورد جایز نشمردن ترجمه قرآن و اینکه چرا ما نباید ترجمه به زبان مقصد را «قرآن» به حساب آوریم، به دست می‌دهد. آیا امروزه چند ترجمه از قرآن به انگلیسی وجود دارد که بتوان آنها را ترجمه معیارین به شمار آورد که به راستی قرآن را همچون متنی مقدس بنمایاند؟ نظر علمای مسلمان ناموجه نیست. ترجمه‌ها معمولاً چه با ادا نکردن حق همه جوانب متن اصلی، چه با افزون‌تر کردن تأثیر آن، متن مبدأ خود را به نادرستی بازتاب می‌دهند. (Shuttle worth and Cowie 1997: 69). ترجمه، عمل تفسیر و بازآفرینی متن مبدأ است، قطع نظر از سطح معادل بودن که به آن دست پیدا کرده است. به هر روی، نخستین قربانی، در میان بسیاری

تلفات در این عمل ارتباطی، از دست رفتن ایقاع و وزن و سجع و سایر ویژگی‌هایی آوایی است که در قرآن بدون ارزش ارتباطی شامخی به کار نرفته‌اند. در یک کلمه صورت و ساختار، تحت الشعاع محتوا قرار می‌گیرد؛ و بدین جهت قرآن در زبان مقصد نادرست و نه چنان که هست، نمایانده می‌شود.

■

ادامه دارد